

عدالت اجتماعی در نظام اقتصادی

اسلام و لیبرالیسم

دکتر سیدمحمد محمودی گلپایگانی*

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۸۵/۳/۲۵، تاریخ تصویب ۸۵/۶/۲)

چکیده

اقتصاد لیبرالیسم که بر پایه فلسفه سودگرایی (یوتیلیتاریانیسم) بنیانگذاری شده، هدف اصلی خود را رشد و اقتصاد رفاه عمومی دانسته است و از این رهگذر به منزله ابزاری در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفته که البته دستاورد آن اختلاف شدید طبقاتی و ادامه ثروت‌اندوزی گروهی خاص و سرانجام گسترش ظلم و بی‌عدالتی است.

در این مقاله به این بحث پرداخته‌ایم که در مکتب لیبرالیسم هرچند گهگاه سخن از عدالت در توزیع رفته است؛ ولی اساساً اصول و مبانی این مکتب، عدالت را نفی می‌کند و هدف اصلی آن رشد اقتصادی است که با عدالت تنافی و تناقض دارد و این پارادوکس به موجب تنافی اصول این مکتب با عدالت است؛ ولی در مقابل نظام اقتصادی اسلام از این ویژگی مهم برخوردار است که احکام و مقررات آن و از جمله قوانین اقتصادی بر پایه عدالت استوار است که در اصول و مبانی این دین ریشه دارد. علاوه بر این، مجموعه قوانین کامل در این نظام اقتصادی، اصول حاکم بر مالکیت، تولید، توزیع، رشد و توسعه اقتصادی در این آیین با هدف اصلی «عدالت» همسو و هماهنگ است.

واژگان کلیدی:

سودگرایی، اصول لیبرالیسم، رشد اقتصادی، بهره، سود واقعی، تعاون اقتصادی، عدالت.

مقدمه

مفهوم عدالت اجتماعی، مانند آزادی، حق و قانون حقیقی است که همه انسان‌ها از هر مکتب و ملت شیفته و خواهان آن هستند و چه بسا برای دست‌یافتن به آن هزینه‌های سنگینی را تحمل می‌کنند؛ اما این مفاهیم همانند دیگر واژه‌ها چه بسیار مورد سوءاستفاده قرار گرفته است و فرصت‌طلبان با نام آن، به حقوق انسان‌ها و منافع توده‌ها دست‌یازیده‌اند. در نظام اقتصادی لیبرالی هرچند گاهی از عدالت و توزیع به عنوان هدف میانی سخن به میان آمده است، ولی با توجه به اصول و مبانی آن (آزادی اقتصادی و هدف‌بودن سود هرچه بیشتر) طبعاً جایی برای عدالت باقی نمی‌ماند و به طور کلی در بیش‌تر لیبرال (سرمایه‌داری) عدالت اقتصادی اهمیتی ندارد و آنچه مهم است، افزایش لذت برای عموم است؛ زیرا این مکتب به اصالت لذت عقیده دارد. در نظام اقتصاد لیبرالیستی، عدالت اجتماعی و اقتصادی هدف اصلی نیست و در مراحل بعد نیز به فراموشی سپرده شده است، بلکه هدف اصلی در نظام لیبرالی رشد و توسعه اقتصادی و تمرکز سود به نفع سرمایه‌دار است، و این هدف با عدالت اجتماعی در تضاد می‌باشد.

بر این اساس، همیشه در این نظام اقتصادی بین روند رشد با عدالت اجتماعی پارادوکس و ناسازگاری وجود دارد. بنابراین نمی‌تواند با توجه به خصیلت سودمداری آن تأمین‌کننده عدالت اجتماعی باشد. ولی به عکس آنچه در اقتصاد لیبرالی گفته شد، در نظام اسلام عدالت به عنوان یک اصل مهم و هدف بزرگ مطرح است و ساختار قوانین به گونه‌ای است که رشد اقتصادی با عدالت اجتماعی همسو و هماهنگ است و می‌تواند از اختلاف شدید طبقاتی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی جلوگیری کند.

در این نوشتار ابتدا بی‌تفاوتی نظام اقتصادی سرمایه‌داری را نسبت به مسأله عدالت بررسی و سپس ضمن بررسی اهداف اقتصاد لیبرالیستی تضاد پروسه رشد را با عدالت اجتماعی روشن می‌کنیم و سرانجام هماهنگی و همبستگی رشد اقتصادی و قوانین تابع را با عدالت اجتماعی در نظامی اقتصادی اسلام اثبات می‌نماییم و در پایان به این نتیجه می‌رسیم که در نظام اقتصادی اسلام مجموعه به هم پیوسته قوانین مختلف سهم هر کس را در تولید

و توزیع و رفع نیازهای اقتصادی و تخصیص درآمدها به گونه عادلانه و بایسته مشخص می‌کند.

اهداف اقتصاد لیبرالیسم

هر نظام اقتصادی دارای اهدافی است که در جهت رسیدن به آن‌ها قوانین و راهکارهای خود را تنظیم می‌کند. در نظام سرمایه‌داری می‌توان گفت اهداف آن در سه بخش قابل بررسی است:

۱- اهداف نزدیک؛

۲- اهداف میانی؛

۳- هدف نهایی؛

اهداف نزدیک عبارت است از:

الف) اشتغال ب) کارآیی ج) ثبات قیمت‌ها د) حفظ محیط زیست ه) حفظ سلامت افراد جامعه.

اهداف میانی: الف) رشد اقتصادی ب) عدالت در توزیع

هدف نهایی: رفاه عمومی (کتاب نقد، شماره ۱۱، ص ۶۵).

بنابراین، ارزش هر یک از اهداف در مرحله خود به میزان نقش و تأثیر آن در تحقق اهداف مرحله بالاتر از آن بستگی دارد و در نهایت هدف اصلی توان بخش سایر اهداف خواهد بود. در نتیجه عدالت در توزیع و رشد هر یک، از آن‌جا مطلوبیت دارد که در تحقق رفاه عمومی نقش آفرین است. بر این اساس در خواهیم یافت که هر یک از مفاهیم یاد شده (عدالت، رفاه و غیر) در فرهنگ خاص لیبرالیسم تعریف می‌شود و بر پایه اصول و مبانی فلسفی این نظام فکری معنا می‌دهد و طبعاً این مفاهیم در این مکتب با آنچه از این‌ها در مکتب ارزشی و رئالیستی تعبیر می‌شود تفاوت اساسی دارد.

وقتی سخن از رشد و عدالت و رفاه می‌رود، موضوع اصلی در این امور انسان است و هدف نهایی همه این‌ها تأمین خوشبختی انسان می‌باشد و این‌جاست که مهم‌ترین مسأله فلسفی در مورد انسان (ملاک سعادت) خودنمایی می‌کند و آدمی نگرش بسیار متفاوت

مکتب سرمایه‌داری را با مکتب اسلامی درمی‌یابد. بنابراین، تفسیر رفاه و رشد و عدالت در چارچوب فلسفه و قوانین اسلام با تفسیر آن‌ها در نظام لیبرال دموکراسی غرب کاملاً متفاوت خواهد بود.

سودگرایی (یوتیلیاریانیسم) در اقتصاد لیبرالیسم

یک مکتب فلسفی در غرب معتقد به اصالت سود یا سودگرایی است و اساساً سعادت انسان‌ها را در جلب منافع می‌داند. این فلسفه سیاسی در قرن ۱۹م. به وسیله گروهی از لیبرال‌های انگلیس پرورده شده و آن را می‌توان «فلسفه انتفاعی یا سودجویی» نامید. مهم‌ترین پیشوایان این مکتب مهم «جرمی بنتام»، «جیمز میل»، «جان استوارت میل»، فلسفه‌دان قرن ۱۸ و ۱۹ انگلیس و «دیوید دیکاردو» اقتصادشناس و «جان استین» حقوق‌دان قرن ۱۹ می‌باشد.

فلسفه این گروه از این فرضیه آغاز می‌گردد که انسان تحت سلطه و حکم دو عامل قرار دارد: یکی لذت و دیگری درد. لهذا باید اعمال او به سمت سودجویی (اوتیلیتیه) رهبری شوند (پازارگارد، بی‌تا، ص ۲۱۳).

از فیلسوفان باستان اپیکور (م ۳۱۴ ق.م) نیز معتقد به مکتب سودگرایی بوده و هدف انسان را در زندگی اپیکور می‌خوانند (فروغی، ۱۳۴۳ ش، ج ۱، ص ۷۱). جرمی بنتام نیز پیرو همین مکتب بود و می‌گفت: «طبیعت، انسان را تحت سلطه دو خداوندگار مقتدر قرار داده است: لذت و الم و این دو بر اعمال و گفتار و اندیشه ما حاکمند» (کاپلسون، ۱۳۷۶ ش، ج ۸، ص ۲۵).

بنتام برخلاف سقراط معتقد است که انسان جویای خوشی و سعادت است و جز این تکلیفی ندارد؛ اما خوشبختی به استیفای لذات و شهوات به دست نمی‌یابد، بلکه به وسیله جلوگیری از خواهش‌های نفسانی بهتر می‌گردد. (فروغی، ۱۳۴۳ ش، ج ۱، ص ۳۵). او لذت و الم را لذت و الم محسوس داشته است (کاپلسون، ۱۳۷۶ ش، ج ۸، ص ۲۸).

قبل از او هابز، جان لاکو آدام اسمیت نیز در همین طیف قرار داشته‌اند. این گروه از دانشمندان نیک و بد اخلاقی را مترادف با خوش و ناخوشی و لذت و رنج دانسته‌اند؛ چنان که جان لاک این چنین تعریف کرده‌است (جون رابینسون، ۱۳۵۸ ش، ص ۲۶).

از اقتصاددانان طرفدار مکتب اصالت سود می‌توان از توماس رابرت مالتوس نام برد. او با طرح یک تئوری یا به عبارت دیگر قانون، پایه‌های سرمایه‌داری را استحکام بخشید. خلاصه سخن او این است که با افزایش جمعیت ملت دچار فقر و گرسنگی خواهد شد و در این مورد کسی غیر از خود آنان مقصر نیست.

مالتوس به این نکته معتقد شد که اگر از افزایش جمعیت جهان جلوگیری نشود شمار انسان‌ها با یک تصاعد هندسی افزایش خواهد یافت. همان‌گونه که اگر سلسه ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ۶۴، ۱۲۸، ۲۵۶، ۵۱۲، ۱۰۲۴ و... برای افراد بشر ادامه یابد، شمار انسان‌ها آن قدر زیاد می‌شود که اگر همه ایستاده باشند باز نتوانند برای خود در کره زمین جایی بیابند. کمبود خواربار ایجاب می‌کند که از افزایش جمعیت جهان پیشگیری شود. مالتوس در چاپ اول کتاب خویش، درباره عواملی که در افزایش مرگ و میر دست به کارند، مانند طاعون، وبا، قحطی، جنگ و غیره تاکید بسیار کرد (پل ساموئلسن، ۱۳۴۴ ش، ص ۴۳).

مالتوس با پایه قراردادن قانون بازده نزولی نتیجه گرفته است که برای تأمین آسایش و رفاه گروهی از انسان‌ها گروه دیگر باید از بین بروند. سپس توصیه کرد که نژاد بنی آدم با جلوگیری از ازدیاد نسل این مشکل را حل کند.

این نظریه و امثال آن روشن می‌کند که در اقتصاد سرمایه‌داری سودگرایی و منافع اقتصادی اصل و پایه و مبناست. این عامل است که همه چیز را توجیه می‌کند و اگر لازم شد برای حفظ آن، همه‌ی ارزش‌های معنوی مانند عدالت، انسان‌دوستی، فضیلت‌خواهی و موازین اخلاقی را باید زیر پا گذاشت.

آنچه مسلم است ره‌آورد آزادی سرمایه‌داری، تنزّل و پایمال شدن شخصیت انسان‌هاست، تا آن‌جا که خود انسان به کالایی تبدیل شد که تابع قوانین عرضه و تقاضا گردید و طبیعتاً زندگی توده‌ها در قید همین قوانین (عرضه و تقاضا) و در نتیجه در بند قانون (مفرغ مردها) قرار گرفت... این قانون به کارگر می‌گوید کمی صبر کنید تا گرسنگی

و فقر گروه عظیمی از شما را به خاک بیفکند، نابودسازد و از بین ببرد! تنها در این صورت است که از تعداد شما کاسته می‌گردد و تنها بدینسان است که عرضه برابر تقاضا می‌گردد. و در نتیجه دستمزدهایتان بالا می‌رود و وضع شما سر و سامانی به خود می‌گردد (صدر، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۰)

قانون (مفرغ مزدها)، به وسیله رابرت مالتوس، اقتصاددان کلاسیک وضع شد و هدف آن صرفاً حفظ منافع سرمایه‌داران و طبقه استعمارگر علیه کارگران و قشر کم‌درآمد جامعه است.

نکته مهم در مکتب سودگرایی این است که اخلاق و فضیلت به معنا و مفهوم متداول آن بی‌معنا و غیر مفید، بلکه احیاناً مضر تلقی می‌شود و به همین جهت سخن از اخلاق نسبی می‌رود و نیک و بد و وجدان اخلاقی جزء مسائل بی‌معنا و تخیلی به حساب می‌آید: «زمانی که انباشت ثروت دیگر از اهمیت اجتماعی فوق‌العاده‌ای برخوردار نباشد تغییرات بزرگی در قوانین اجتماعی به وجود خواهد آمد. آن وقت است که می‌توانیم خود را از اصول کاذب اخلاقی که به مدت دویست سال بختک‌وار بر ما سنگینی کرده و بدترین و مسمئ‌کننده‌ترین صفات را عالی‌ترین خصایص و فضایل انسانی نشان داده‌است، رها کنیم» (جون رابینسون، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۸۶).

بر این اساس، عدالت نیز در مکتب سودگرایی به هیچ وجه هدف و غایت نیست، بلکه اصولاً مطرح و مورد توجه نمی‌باشد؛ زیرا هدف اصلی در این مکتب سود و فایده مادی، آن هم بر پایه اصالت فرد (فردگرایی) است. در این صورت هرگاه امر دایر باشد بین قربانی شدن سود بر پای عدالت یا فدا شدن عدالت برای رسیدن به سود، طبیعی است که از نظر این مکتب فرض دوم پذیرفته است:

«ویژگی تکان‌دهنده مکتب فایده‌گرایی در مورد عدالت آن است که برای این مکتب اهمیتی ندارد، مگر به صورت غیر مستقیم که این مجموعه رضامندی چگونه میان افراد توزیع گردد» (نمازی، ۱۳۷۴، ص ۷۵).

بنابراین روشن است که رویکرد اصالت سود و فایده‌گرایی در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد از یک جهان‌بینی و فلسفه خاص نشأت گرفته که خوشبختی و سعادت انسان را در

جلب لذات محسوس و جسمانی می‌داند و بر پایه همین رویکرد هر آنچه با این هدف در تضاد باشد، هر چند فضایل اخلاقی، مانند تقوا، صداقت، امانت، عدالت و ... مردود و محکوم به بطلان خواهد بود. محصول راهبردی اصالت سود همان چیزی است که امروز در روابط کشورهای صنعتی و ثروتمند با ملت‌های عقب‌مانده و در حال رشد مشاهده می‌شود. اساساً مکتب لیبرالیسم برای رسیدن به اهداف خود از ریشه، خود را از قید اخلاق نیک و بد آزاد کرده و در انتخاب ابزار و راهکارهای رسیدن به این هدف حد و مرزی قائل نیست: «دومین جهتی که تمایز بین واقعیت، ارزش نقش کلیدی خود را در نظریه‌ی اخلاقی لیبرالی ایفا می‌کند، تاییدی است که برای اندیشه استقلالی اخلاقی فرد فراهم می‌آورد. یکی از شرایط این استقلال آن است که فرد به پذیرش فرمان‌های اخلاقی دینی یا دنیوی ملزم نبوده و در این جهت از او انتظاری نمی‌رود» (اربلستر، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۵).

واقعیت متعالی وجود ندارد. صور از (خوب) غیر قابل تعریف و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند. (همان، ص ۲۲).

بی‌عدالتی در غرب

در قرن معاصر در بیش تر موارد واژه‌ها در ضد معنای ظاهر آن‌ها استعمال می‌شوند؛ چنان‌که در موارد بارز، زور و ظلم و تجاوز به جای نظم و قانون به کار می‌رود و در حمله به کشورها و ملت‌ها و اشغال سرزمین آن‌ها از عنوان دموکراسی و آزادی استفاده می‌شود و در مورد به بردگی کشیدن و استثمار دسترنج توده‌ها رشد اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد اطلاق می‌گردد. در یک جمله قدرت‌های سلطه‌گر در این قرن با ترفند ریا و تزویر همان راه و روش دیرین خود را زیر ماسک‌های فریبنده و الفاظ دلپذیر ادامه می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت که قرن حاضر بیش از هر زمان دیگر قرن گسترش ظلم و بی‌داد و فرسودگی و محو نظم و قانون است.

نمونه‌های این رخدادهای تلخ و چندش‌آور را در عصر حاضر می‌توان در بررسی حوادث انقلاب اکتبر روسیه (الکساندر سولژینستین، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۰۹) و جنایات آمریکایی‌ها در ویتنام و قتل‌عام‌های Khruscner Nikites، و کشتار انگلیسی‌ها در

آفریقا Balawin Scott، و فرانسوی‌ها در الجزایر (فرانتس فانون، ۲۵۳۶ ش، ص ۴۸) ملاحظه کرد.

«در آغاز قرن بیست و یکم افق آینده بشریت از هر زمان دیگر تیره و تارتر است. امید و اطمینان به حال و آینده با تهدیدات و جنگ‌افروزی‌های دولت‌های سلطه‌گر بیش‌تر از هر زمان دیگری ناامنی، فقر، گرسنگی، بیماری و مرگ و میرهای ناشی از آن را برای جهانیان به ارمغان آورده‌است» (کمیسیون بررسی مسائل رشد و توسعه جهانی، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۳).
 اختلاف طبقاتی در جهان بیش از پیش شدت یافته است و امکانات و ثروت، بیش‌تر از گذشته نامتعادل و ظالمانه است و این بی‌عدالتی‌ها در بررسی‌های آماری بخوبی روشن و مشخص است:

«در جهان سالیانه نزدیک به ۵۸۵/۰۰۰ زن به هنگام زایمان فوت می‌شوند، ولی توزیع جغرافیایی آن بسیار متفاوت است؛ مثلاً در نپال و بوتان و یمن از هر ۱۰۰/۰۰۰ زن حامله ۱۰۰۰ زن در روسیه ۷۵ زن در آلمان ۲۲ زن در آمریکا، ۱۲ زن در سوئیس، ۶ زن فوت می‌شوند» (الهی، ۱۳۶۴ ش، ص ۷۶).

حال اگر ادعاهای مدعیان دموکراسی و تمدن و آزادی حقیقت است، می‌بایست با گذشت زمان و خدمات این مدعیان، بهبودی هرچند اندک در وضع معیشت کشورهای فقیر مشاهده شود و از جمعیت زیر خط فقر کاسته شود و تدریجاً مرگ و میرها بر اثر فقر مواد غذایی کم‌تر گردد، در حالی که آمار موجود خلاف آن را ثابت می‌کند:

«به طوری که مشاهده می‌شود، تعداد جمعیتی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند نه تنها کاهش نیافته، بلکه طی سال‌ها رشد چشمگیری را نشان می‌دهد، در حالی که تعداد جمعیتی که در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) زیر خط فقر زندگی می‌کردند ۵۰۰ میلیون نفر در جهان بود. این رقم برای سال‌های ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۸ به ترتیب ۸۷۹، ۹۱۶، ۹۸۵ میلیون نفر بوده‌است (بدون محاسبه ارقام مربوط به کشور چین) همین امر بر میانگین سن زندگی در جهان تأثیر اساسی به جای گذاشته‌است.... هرچند قربانیان اصلی فقر مردم کشورهای به اصطلاح جنوب هستند، ولی در کشورهای صنعتی نیز هر روز بر تعداد مردم فقر افزوده می‌شود» (همان).

بررسی آمار اقتصادی در سال ۸۰-۱۹۷۹ گویای این حقیقت است که فاصله طبقاتی و شکافت درآمد بین کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه بیش از پیش افزایش یافته و بی‌عدالتی در جهان توسعه بیش‌تر یافته است. طبق این آمار ۱/۴ جمعیت جهان (اروپا) نزدیک ۴/۵ درآمد جهان را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که چین که دارای ۳/۴ جمعیت است ۱/۵ درآمد جهانی را به دست آورده است (فیدل کاسترو، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۴۸).

درآمد سرانه در ۹ کشور پیشرفته در سال ۱۹۸۰ بالاتر از ۶/۶۵۸ دلار بوده است. در ۶۳ کشور دیگر جهان تولید ناخالص ملی ۹۰۳ دلار و در کشور فقیر ۱۶۸ دلار بوده است. در سال ۱۹۸۰ تقریباً ۸۰۰ میلیون نفر از کشورهای در حال توسعه درآمد سرانه در حدود ۱۵۰ دلار داشته‌اند؛ یعنی درآمد روزانه آن‌ها ۴۱ سنت (کم‌تر از نیم دلار) در روز بوده است (همان).

مقایسه آماری نشان می‌دهد که درآمد یک فرد در یک کشور پیشرفته سرمایه‌داری حدود ۴۰ برابر درآمد یک فرد در یک کشور فقیر است. جدول زیر گویای تفاوت بسیار و بی‌عدالتی در درآمد مردم جهان است:

درآمد سرانه در کشورهای صنعتی	۲۴/۰۰۰ دلار آمریکا
درآمد سرانه در کشورهای در حال توسعه	۹۰۰ دلار آمریکا
درآمد سرانه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته	۳۰۰ دلار آمریکا

۴۲. Global Trends 1998 Ibid.

چنین است که با همه شعارها و تبلیغ‌ها در خصوص حقوق بشر و گسترش عدل و حمایت از ملل مستمند و ناتوان، اختلاف طبقاتی و تفاوت فاحش مالکیت و درآمد و ظلم فراگیر به سیر صعودی خود ادامه می‌دهد و فقر و گرسنگی در کشورهای جنوب بیداد می‌کند.

هنری کیسینجر در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) در اجلاس جهانی غذا اعلام کرد که تا ده سال دیگر هیچ گرسنه‌ای در جهان باقی نخواهد ماند. بیست و دو سال بعد در اجلاس جهانی غذا در نوامبر ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) تصمیم گرفته شد که تا سال ۲۰۱۵ گرسنگی را در جهان به نصف کاهش دهند. با وجود این، امروزه نزدیک به ۸۵۰ میلیون گرسنه در جهان وجود دارد! (الهی، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۶۳).

در تحلیل این دستاورد سرمایه‌داری به این نتیجه می‌رسیم که چالش اصلی این نظام اصالت دادن به سود و انباشت ثروت و آزادی مطلق در درآمد و مالکیت است. به عبارت روشن‌تر، سرمایه‌دار، کار، کارگر، زمین و ثروت‌های طبیعی پول را استثمار می‌کند و با نیروی ثروتش سیاست را در اختیار درمی‌آورد. سیاست به وسیله‌ی سلاح حمایت می‌شود و در آن هنگام (سرمایه + سیاست + سلاح) در دست سرمایه‌دار گردمی‌آید؛ در نتیجه قانون برحسب خواسته او و برای تامین مصالح مادیش وضع می‌شود، همان‌گونه که سلاح برای سرکوبی دشمنان خود به خود در خدمتش درمی‌آید. در چنین شرایطی سرمایه‌دار بر (تمام کارها) مسلط شده و زمینه‌ای برای مردم باقی نمی‌ماند؛ پس برای مردم نه آزادی عمل خواهد ماند و نه آزادی اندیشه و در نتیجه جامعه به دو طبقه تقسیم می‌شود:

۱- طبقه‌ی مرفه ۲- طبقه‌ی استثمارشده (شیرازی، ۱۴۰۳ ق، ص ۱۵۹).

عدالت اجتماعی در اسلام

در عصر جاهلی در جامعه‌ی شهرنشینی عربستان، اختلاف شدید طبقاتی برقرار بود. از یک سو تجار و ثروتمندان عرب از رهگذر تجارت و رباخواری و گهگاه از راه کشاورزی ثروت‌اندوزی می‌کردند و از سوی دیگر زحمت‌کشان تهی‌دست و بینوایان و غالباً مهاجر، برای آنان مزدوری می‌کردند و بدین گونه امرار معاش می‌نمودند.

در جامعه‌ی عرب تشکیل بازارهای فصلی نیز متداول بود و بسیاری از آنان زورگویی و ظلم به دیگران را در آن مجاز می‌دانستند و برخی نیز در مقابل آنان از ستم‌دیدگان دفاع می‌کردند (یعقوبی، ۱۳۷۹ ق، ج ۱، ص ۷۰).

ظلم و اجحاف در همه‌ی عرصه‌ها رایج بود و زیردستان و مستمندان در برابر زورگویان فریاد رسی نداشتند. درمقابل، افراد انگشت شماری یافت می‌شدند که برای حمایت از مظلومان و ستمدیدگان وارد عمل می‌شدند؛ چنان‌که قبل از بعثت پیامبر، به منظور جلوگیری از ستمکاری زورمندان در مکه پیمانی با حضور افراد پنج قبیله به وجود آمد و شخص پیامبر در آن پیمان حضور داشت و از آن در تاریخ به «حلف الفضول» و «حلف المطیبین» یاد شده است (همان، ج ۲، ص ۱۷).

پس از هجرت پیغمبر اکرم (ص) به مدینه و تشکیل دولت اسلام، اصل بنیادی در تشکیل حکومت و اداره‌ی جامعه، عدل و دادگری بود. به همین جهت از نگاه قرآن کریم اقامه‌ی عدل و اجرای قسط در مکتب‌های همه انبیای الهی غایت و هدف بعثت پیامبران خدا بوده است:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...؛ بتحقیق ما رسولانمان را با آیات و معجزات فرستادیم و با آنان کتاب و میزان را نازل نمودیم تا مردم به عدالت برخیزند» (حدید، ۲۵).

پیامبر بزرگوار اسلام با این رویکرد، جامعه‌ی کوچک مدینه را رهبری کرد و دامنه‌ی عدل و داد را به سراسر شبه‌جزیره گسترش داد. فرهنگ عدالت‌خواهی و پیروی از قانون عدل بر پایه ایمان به خدا و تقوا و پرهیز از ستم‌ورزی و گناه در جامعه اسلامی به گونه یک اصل راسخ ریشه دوانید و مسلمانان با این فرهنگ آمیخته و آبدیده شدند. به عنوان نمونه می‌توان به تقسیم غنایم جنگی از سوی پیامبر در جنگ حنین اشاره کرد و تقید آن حضرت را به اجرای قانون و عدالت اجتماعی ملاحظه کرد.

از آن‌جا که ذکر دلایل و شواهد تاریخی و حدیثی در مورد عدالت اجتماعی در اسلام از ظرفیت این مقاله خارج است، فهرست زیر جهت بررسی مطالعه معرفی می‌شود:

۱. عدالت پیامبر در تقسیم غنایم (تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، صص ۴۹۶-۴۹۹)؛
۲. عدالت پیامبر در رفتار با اسیران جنگی (السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۷).
۳. عدالت پیامبر در تقسیم اموال بنی‌نضیر (سعید فراهانی فرد، سیاست‌های اقتصادی در اسلامی، ص ۷۲)؛

۴. عدالت پیامبر در مورد اسارت عباس عموی آن حضرت (ابن سعد، طبقات، ج ۴، ص ۷)؛
۵. عدالت حضرت علی «ع» در مورد بازگرداندن بخشش‌های عثمان به بیت‌المال (سید رضی، نهج‌البلاغه، ط ۱۵، ص ۵۸)؛
۶. عدالت حضرت علی «ع» در تقسیم بیت‌المال در روز اول خلافت (سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۱۷)؛
۷. عدالت حضرت علی «ع» در مورد افزون‌طلبان (همان، ط ۱۲۷، ص ۲۳۸)؛
۸. سخن امام در مورد اتمام حجت با مردم در اجرای عدالت (سید رضی، نهج‌البلاغه، ط ۸۷، ص ۱۴۷، همان، نامه ۵۱ ص ۵۶۶، همان، ط ۲۲۴، ص ۴۶۰)؛
۹. عدالت امام در مورد اجرای حد شراب‌خوار برنجاشی شاعر (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۸۸)؛
۱۰. عدالت امام در مورد دخترش ام‌کلثوم (مجلسی، بحار، ج ۹، ص ۵۰۳)؛

منافات رشد با عدالت در نظام لیبرالیسم

در نظام اقتصاد لیبرالیستی، هرچند گهگاه نامی از عدالت اجتماعی به میان می‌آید. ولی دقت و تأمل در ساختار و اهداف این نظام گویای این حقیقت است که در نظامی لیبرالیسم یکی از اهداف اصلی، رشد اقتصادی است و هرگاه این هدف با عدالت تعارض پیدا کند از دیدگاه این مکتب رشد اقتصادی حق تقدم دارد.

سپس این رویکرد به یک حقیقت دیگر می‌انجامد و آن این که اصولاً رشد در این نظام با عدالت در تعارض و مخالفت قرار دارد و هرگاه مسأله چنین باشد به این نتیجه می‌رسیم که در این نظام، عدالت از گردونه اهداف آن خارج است و با این رویکرد هرگز عدالت نه مورد توجه است و نه تحقق خواهد یافت؛ چنان‌که تحقیقات اقتصاددانان نیز گواه این مطلب است:

«تجربه‌ی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نشان داد که تعداد بسیاری از کشورهای جهان سوم به هدف‌های رشد سازمان ملل دست‌یافتند؛ ولی سطح زندگی توده‌های مردم در اکثر

زمینه‌ها بدون تغییر باقی ماند. به طور خلاصه دهه‌ی ۱۹۷۰ توسعه اقتصادی برحسب کاهش یا از بین بردن فقر، نابرابری و بیکاری در چارچوب یک اقتصاد در حال رشد مجدداً تعریف و توزیع مجدد رشد شعار عمومی شد.

پرفسور دادلی سیرز سوال اصلی را درباره معنای توسعه مطرح کرده و اظهار داشته است: سوالاتی که درباره توسعه یک کشور می‌توان کرد، عبارتند از این که فقر چه تغییری کرده است؟ بیکاری چه تغییری کرده است؟ نابرابری چه تغییری کرده است؟ و چنانچه کلید سه پدیده فوق در طی یک دوره کم شده باشد، بدون شک این دوره برای کشور مورد نظر یک دوره توسعه نبوده است. اگر یک یا دو مورد از این مسائل سیاسی بدتر شده باشند و بویژه اگر همه سه مسأله بدتر شده باشند، بسیار عجیب خواهد بود اگر نتیجه را توسعه بنامیم؛ حتی اگر درآمد سرانه دو برابر شده باشد» (تودارو، ۱۳۷۷ ش، ص ۲۲).

تجربه عملی نشان می‌دهد که افزایش میزان رشد در این کشورها در بیش تر موارد با افزایش فقر و نابرابری همراه بوده و در بسیاری از موارد فقدان آمار و بررسی‌های علمی برافزایش فقر کمک کرده است.

بررسی رابطه‌ی رشد اقتصادی با تغییرات در فقر اجتماعی نخستین بار در هند در حدود سال ۱۹۶۰ مطرح شد و پس از یک دهه به این نتیجه رسید که با رشد اقتصادی و افزایش توسعه، وضع فقیران جامعه بدتر شد و رویکرد جامعه و اقتصاددانان در دهه ۹۰ م. به طرف فقر و نابرابری معطوف گردید، ولی همچنان رابطه میان رشد اقتصادی و رفاه انسان‌ها مسأله حادی است (گیلیس، ۱۳۷۹ ش، صص ۱۱۹ و ۱۲۰).

طبق گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۸۵ حدود ۱۰۵۱ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کرده‌اند و به این ترتیب نرخ فقر ۳۰/۵ درصد بوده است. برغم پیش‌بینی بانک جهانی شمار افراد فقیر در سال ۱۹۹۰ به ۱۱۳۳ میلیون نفر افزایش یافته است (تودارو، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۵۲).

باید دانست این تعارض بین رشد اقتصادی و فقرزدایی آن‌ها به کشورهای جهان سوم اختصاص ندارد، بلکه کشورهای توسعه یافته نیز با افزایش افراد فقیر و فقدان عدالت

اجتماعی دست به گریبان هستند. البته ممکن است تعداد آنان به نسبت جمعیت کم‌تر باشد؛ چنان‌که مایکل تودارو می‌گوید:

«یک چنین خط فقری مستقل از سطح درآمد ملی سرانه است و با مرزهای ملی ارتباطی ندارد. فقر مطلق همان‌گونه که در کلکته، قاهره، لاگوس، یابوگوتا وجود دارد، در نیویورک نیز وجود دارد، اگر چه احتمالاً مقدار آن برحسب درصد کل جمعیت در نیویورک کم‌تر است» (همان).

نیز دیوید ماکارو می‌نویسد: «ده درصد تا پانزده درصد جمعیت آمریکا زیر خط فقر قرار دارند؛ یعنی در واقع ۳۶/۹ میلیون آمریکایی. این رقم از ۱۹۴۴ تاکنون بالاترین میزان بوده است. تعداد فقرا در مقایسه با سال ۱۹۹۲ همواره سیر صعودی داشته است» (ماکارو، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۰۷).

همچنین در این مورد آمده است: «برغم افزایش هزینه‌های رفاهی حکومت و اخذ مالیات‌های تصاعدی، نابرابری درآمد و ثروت، بویژه در آمریکا با سرعت افزایش یافته است؛ زیرا فقیران فقیرتر و ثروتمندان، ثروتمندتر شده‌اند. آمار آمریکا اعلام کرده است که میانگین فقر (درصد کسانی که زیر خط فقر به سر می‌برند) در ایالات متحده آمریکا از ۱۱/۴ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۱۳/۶ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته است..... در حالی که پنج درصد ثروتمندان مردم ۲۵/۴ درصد ثروت خالص در سال ۱۹۴۶ میلادی را در اختیار داشته‌اند. همانا در سال ۱۹۸۳ بر ۳۵/۱ درصد دست یافته‌اند..... وضع در سایر کشورهای صنعتی نیز همین‌گونه است» (سید معزی، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۷۳).

آنچه با بررسی این گزارش‌ها قطعیت پیدا می‌کند، این است که برغم رشد بالای اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته، فقر و علل پیدایش آن مانند بیکاری، عدم تعادل در مالکیت و درآمد و اختلاف شدید طبقاتی هنوز وجود دارد و در حال افزایش است و نیز روشن می‌شود که رهبران سیاسی و اقتصادی در جامعه‌های لیبرال به دنبال ریشه‌کنی فقر و اجرای عدالت اقتصادی و تعدیل مالکیت و درآمد نیستند و هرگز دغدغه وجود فقر و گرسنگی طبقات زیردست جامعه را ندارند.

تعارض اصول لیبرالیسم با عدالت

هدف اصلی ساختار اقتصاد لیبرالی در چرخه تولید و توزیع، تمرکز منافع در دست سرمایه‌داران و ثروتمندان است و سیر طبیعی این سیستم مناسبات اقتصادی را به سمت افزایش ثروت توانگران هدایت می‌کند. توجه به این جریان به این نکته منتهی می‌شود که در نظام لیبرالیستی اصولی حاکم است که در شکل یک مجموعه، هدف اصلی را که افزایش منافع سرمایه‌دار است تأمین می‌کند. این اصول عبارتند از:

۱. تمرکز مالکیت بر زمین و ابزار تولید در دست طبقه خاص؛
۲. شرکت ندادن عوامل کار در سود؛
۳. حاکمیت بهره‌بر بازار و موسسات اقتصادی؛
۴. فقدان مسئولیت اجتماعی و دلسوزی برای نیازمندان؛

اکنون به شرح هریک از موارد فوق می‌پردازیم:

۱. هر شخص وقتی که با اعمال قدرت و سلطه‌جویی بر طبیعت و یا تضییع حقوق دیگران زمین‌هایی را مالک شد، طبیعی است که درآمد آن اراضی را تصاحب می‌کند و سپس وارثان او نیز با افزایش درآمد، راه او را ادامه خواهند داد. در طرف مقابل، مستمندانی که فاقد زمین بوده‌اند، هیچ‌گاه راه درآمدی ندارند. این رویکرد درباره ابزار تولید و کارخانجات صنعتی نیز صادق است. به گفته مایل ساندرل:

«یک توزیع، منصفانه خواهد بود، به شرط آن که هر کسی استحقاق دارایی‌هایی را که برطبق آن توزیع به دست آورده است، داشته باشد» (مایکل، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۷۸).

آیا مالکیت‌های کلان در کشورهای توسعه یافته براساس استحقاق مالک است؟ آیا می‌توان گفت که توزیع مالکیت در آن کشورها یا در کشورهای توسعه‌نیافته برپایه قانون و نظام بوده است؟ آن نظام کدام است؟ منشأ این استحقاق چه بوده است؟ آیا در این توزیع‌ها رویکرد عدالت‌خواهی هم وجود داشته است؟ جواب این سؤال‌ها را بهتر است از نویسندگان کتاب اقتصادشناسی توسعه‌نیافتگی بشنوید:

«البته هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که چرا گروه‌های حاکم در کشورهای کم‌تر توسعه یافته باید سیاست‌های مساوات‌طلبانه را دنبال کنند؛ بویژه اگر چنین سیاست‌هایی به

ضرر منافع سیاسی و اقتصادی آنها باشد» و سپس سخن میردال را به عنوان شاهد آورده است که می‌گوید: «تا کنون دیده نشده که گروهی که امتیازاتی را در اختیار دارند به خاطر عقاید و آرمانشان دست از آنها بردارند و راه را برای دیگران بازکنند، بلکه آنان که فاقد امتیاز هستند بایستی با مبارزه و زور حق را بگیرند» (کلمن، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۲۲).

نباید از نظر دورداد داشت که گفته‌ی میردال در عین حال بر اصل مبارزه زحمتکشان با ثروتمندان که مبنای مارکسیسم است، صحه می‌گذارد.

۲. می‌دانیم که بهره‌ی عامل، محرک اقتصاد سرمایه‌داری است، به گونه‌ای که ساموئلسن می‌گوید:

«بهره پدیده‌ای اساسی است که حتی در یک دنیای اقتصادی کاملاً مطلوب نیز از بین خواهد رفت» (موسویان، ۱۳۷۶ ش، ص ۶۲).

به نظر اقتصاددانان، بهره، اصلی‌ترین عاملی است که ساختار اقتصادی براساس آن شکل گرفته و طبعاً بر تقاضا، عرضه کل، پول، تقاضای سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، جریان سرمایه‌ها، اشتغال اثر می‌گذارد و تعیین‌کننده آنهاست.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که نظام بهره، خود عاملی بحرانی، ولی بی‌ثباتی در اقتصاد سرمایه‌داری است؛ چنان که در آمریکا به طور متوسط بیش از صد بانک ورشکست می‌شود و اقتصاددانان بزرگ که در صدد پیدا کردن ریشه بحران‌های نظام سرمایه‌داری بوده‌اند، به دلیل اعتقاد به محوریت نظام بهره در پیدا کردن ریشه اصلی موفق نبوده‌اند (همان، ص ۸۳).

در نظام سرمایه‌داری ربا و بهره بر همه شؤون اقتصادی حاکمیت دارد، و بدیهی است که این امر موجب فساد جامعه و تضييع حقوق انسان‌ها و ظلم گسترده به آحاد جامعه است؛ زیرا در جامعه‌ای که ربا رایج می‌شود، قشر رباخوار از دسترنج دیگران سود می‌برد و ثروت بادآورده در یک جا تراکم پیدا می‌کند.

بنابراین از یک سو تراکم ثروت برای شخص رباخوار عامل فساد و گناه و ارضای تمایلات افسار گسیخته حیوانی می‌شود و از سوی دیگر عموم مردم که رباخوار از نتیجه کار آنها سود نامشروع می‌برد، گرفتار فقر اقتصادی و مشکلات مالی خواهند شد که این

خود زمینه‌ساز انحراف و فساد در برخی از اقشار زحمتکش می‌شود. از این رو ربا در جامعه بشری یک عامل مهم ظلم و فساد محسوب می‌شود (محمودی، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۸).

از نگاه دیگر، تمام افرادی که در جامعه فعالیت اقتصادی دارند هم سود دارند و هم زیان. کارخانه‌ها، مزارع، تجارت‌ها... منتهی رباخواران از این قانون مستثنا هستند و فقط سود می‌برند و زیان نمی‌بینند... به همین جهت گاه از رباخواران به (گنج بی‌رنج) یا سود بادآورده تعبیر کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۶).

بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که نظام اقتصادی که بر پایه بهره قرار دارد، موجب توسعه و تعمیق نابرابری‌های موجود می‌شود. در چنین نظامی روز به روز ثروتمند ثروتمندتر و فقیر نیازمندتر خواهد شد و طبعاً رسیدن به عدالت اجتماعی ناممکن خواهد بود.

در مورد ثروت‌اندوزان آلمانی گفته‌اند: «هر یک از آن‌ها در هفته ۲/۸ میلیون مارک با در نظر گرفتن نرخ بهره، شش درصد درآمد دارد. ثروت این افراد هر ۱۲ سال دو برابر می‌شود... برای مثال خانم کوانت با داشتن سه میلیارد ثروت روزانه از طریق بهره ۶۵۰ هزار مارک درآمد دارد» (کویتس، ۱۳۷۰ ش، ص ۶۷۳).

۳. در نظام‌های اقتصادی لیبرالی کارگر فقط مزد کار خود را دریافت می‌کند. این بدان معناست که صاحبان نیروی کار تنها سهم خود را از درآمد به عنوان دستمزد ثابت خواهند کرد و در سود به دست آمده در تولید سهمی ندارند. بنابراین، سود حاصله از فرایند تولید به سرمایه‌دار و کارفرما اختصاص دارد. ممکن است در قراردادهای بعدی باتلاش و کوشش کارگر بتواند مقداری به دستمزد خود بیفزاید، ولی در هر صورت در سود مانند گذشته شریک خواهد بود.

در نتیجه با افزایش رشد و بیش‌تر شدن درآمد، سرمایه‌دار به ثروت بیش‌تری دست خواهد یافت و کارگر همچنان مزدور و نیازمند به کارفرما خواهد ماند، و این چنین تضاد رشد اقتصادی با عدالت اجتماعی و تعادل درآمدها ادامه می‌یابد و هرگز نباید تصور کرد که تشکیل سندیکاها، کارگری و وضع مقررات به نفع کارگران است و افزایش رفاه و دیگر ترفندهای سرمایه‌داری می‌تواند به حل این معادل بینجامد؛ زیرا

چنان‌که گفته شد در این گونه موارد، حاکمیت با سرمایه‌دار است و هرگز تحصن‌ها و اعتصاب‌های کارگری و امثال آن برای حل این مشکل تأثیری تعیین‌کننده نداشته است.

۴. این اصل که عمده‌تاً ریشه فلسفی، اعتقادی و اخلاقی دارد، در اقتصاد جامعه بسیار سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده است؛ چرا که انسان به موجب حس بشردوستانه و درک مسئولیت در برابر خدا و وجدان، وظیفه خود می‌داند که در حد توانایی به هموعان خود مساعدت کند و نیازهای مالی آنان را برطرف نماید و این چنین تفکر و اعتقاد موجب همبستگی اجتماعی و حل بسیاری از مشکلات از جمله نارسایی‌های اقتصادی می‌شود و هرگاه این احساس وظیفه عمومی، قانونمند و سازمان یافته باشد، می‌تواند در تعدیل درآمدها و توزیع ثروت و در نتیجه بهبود شرایط زندگی نیازمندان نقش تعیین‌کننده ایفا کند؛ ولی هرگاه نظام اجتماعی و قوانین حاکم نسبت به این مسئولیت خطیر الهی - اجتماعی بی‌تفاوت باشد، بدیهی است که مشکل به حال خود باقی خواهد ماند و هرچند در جامعه افراد نیازمند فقیر وجود داشته باشند، ثروتمندان بدون احساس نگرانی و درک مسئولیت به راه خود ادامه می‌دهند و عدم تعادل اقتصادی پیوسته بیش‌تر و ظلم و بی‌رحمی در جامعه گسترده‌تر خواهد شد.

جمع‌بندی مطالب

در آغاز، پندار برخی از اقتصاددانان این بود که رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه ناخالص ملی به معنای درآمد همه مردم یا اکثریت آنهاست؛ ولی آمار و بررسی‌ها نشان داد که حقیقت غیر از این است و رشد هر چند برای افزایش درآمد سرانه و مبارزه با فقر امری لازم است، ولی بتنهایی برای نیل به این مقصود کافی نیست؛ زیرا انگیزه‌ها و عوامل مختلفی که در فرایند درآمد و مصرف وجود دارد، در شکل‌گیری ساختار اقتصادی اجتماعی نقش موثر دارند. به طور کلی می‌توان گفت که موانع بزرگی نیز بر سر راه رسیدن به منظور اصلی که تحقق عدالت و ریشه فقر است وجود دارد. از جمله این موانع موارد زیر را می‌توان بیان کرد:

۱. امکان دارد منابع ثروت صرف افزایش رشد و تکثیر درآمد شود و با حفظ و کنترل ثروت از مصرف جلوگیری به عمل آید که در نتیجه رشد الزاماً با افزایش مصرف و توزیع آن ملازم نیست.
 ۲. ممکن است دولت درصد بالایی از درآمد را صرف هزینه‌های تسهیلات و خرید تکنولوژی جنگی کند که این کار نیز به معنای رشد و مصرف و توزیع عادلانه درآمد نیست.
 ۳. از آن جا که پول، خود مولد و عامل قدرت و ثروت است، ثروتمندان بیش‌ترین منافع را با ساز و کارهای تولید و داد و ستد و بازار به عوامل به خود اختصاص می‌دهند و دست نیازمندان از جلب منافع همچنان کوتاه خواهد بود. در نتیجه با گذشت زمان پیوسته بر ثروت ثروتمندان افزوده شده و در طرف مقابل بینوایان رفته‌رفته بینواتر خواهند شد (گیلیس، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۱۸).
- موارد یاد شده در اقتصاد گذشته و امروز کشورها بروشنی دیده می‌شود و در نتیجه برای قبول وجود پارادوکس و معارضه بین رشد و عدالت جایی برای تردید باقی نمی‌ماند.
- جرالد میر نیز در این مورد می‌گوید:
- «اگر الگوی رشد متمایل به شهر باشد، فقر شیوع می‌یابد، نیروی کار غیر ماهر جایگزین می‌شود، قیمت‌های نسبی به زیان فقرا تغییر می‌کند، شکاف وسیع فقر ایجاد می‌شود، کودکان از رفاه محروم می‌مانند و حقوق سنتی که به عنوان شبکه‌های ایمنی عمل می‌کرده‌اند، از بین می‌رود» (جرالد میر، ۱۳۷۱ ش، ص ۷۶).
- سپس اضافه می‌کند: «در صورتی رشد به فقر و محو آن کمک می‌کند که منافع حاصل از آن نصیب فقرا شود و دولت نیز در صورتی موفق است که سود برندگان از سیاست‌های عمومی فقرا باشند» (همان ۷۸).
- از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که در جامعه‌ی سرمایه‌داری با وجود رشد اقتصادی، به موجب ساختار کلان اقتصادی موجود در این کشورها، سیستم اقتصادی پیوسته به سمت تمرکز منافع و افزایش ثروت توانگران کمک می‌کند و هرگز به توزیع عادلانه درآمد نمی‌انجامد؛ لذا همواره تفاوت و اختلاف طبقاتی و افزایش فقر تشدید ملاحظه می‌شود.

علل همسویی رشد و عدالت در نظام اقتصادی اسلام

۱. اصل توزیع مالکیت

در نظام اقتصادی اسلامی ثروت‌های روزمینی و زیرزمینی به شخصیت امامت (رهبری جامعه اسلامی) تعلق دارد و راساً برای بخش خصوصی قابل تملک نیست. فلسفه‌ی این مالکیت این است که امام بر توزیع و چگونگی بهره‌برداری از این ثروت‌ها نظارت کند تا زمینه سوءاستفاده و انحراف در توزیع آن‌ها مشکلات اقتصادی و اجتماعی پدید نیاید؛ زیرا اگر این اموال در اختیار حکومت نباشد و نسبت به استفاده از آن‌ها نظارت قانونی نشود و در اختیار افراد قرار گیرد، جامعه از نظر اقتصادی گرفتار بحران خواهد شد (محمودی، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۰۰).

هرچند این اموال در اصل متعلق به امام است، ولی از نظر حقوق اقتصادی افراد در زمان غیبت ولی عصر «ارواحنا له فدا» می‌توانند در انفال و مباحات عامه تصرف کنند و این اجازه تصرف از سوی امامان - علیهم السلام - به این معناست که هرچند این اراضی و اموال متعلق به امام است، ولی با اجازه امام و نظارت دولت اسلامی قابل انتقال به بخش خصوصی است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۳۳۰).

ناگفته روشن است که هرگاه بخش خصوصی، مالکیت ثروت‌های طبیعی مانند زمین، معادن، چشمه‌ها، آب‌ها و غیره را در اختیار بگیرد، با تمرکز درآمد این منابع قطب‌های بزرگ ثروت به وجود خواهد آمد، و این امر مستلزم پدید آمدن اختلاف شدید طبقاتی و شکل‌گیری قشرهای فقیر و ناتوان در جامعه خواهد بود.

ولی مالکیت دولت بر این ثروت‌ها موجب می‌شود که به طور طبیعی از پدید آمدن نابسامانی‌های اقتصادی فقر، ظلم، انحصار و بهره‌کشی و... جلوگیری شود؛ زیرا با توزیع عادلانه این ثروت‌ها از یک سو چرخه‌ی تولید به حرکت در می‌آید و از سوی دیگر از تمرکز نامعقول ثروت پیشگیری می‌شود. بنابراین تملک خصوصی این ثروت‌ها با نظارت دولت و اجرای کار مفید اقتصادی به مصلحت جامعه خواهد بود.

حکمت این نوع مالکیت (مالکیت امام) در نظام اقتصادی اسلام در قرآن تأمین عدالت اجتماعی عنوان شده است:

«ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین کى لا یكون دولة بین الاغنیاء منکم...؛ آنچه را خداوند از اموال کافران به رسول خود بازگرداند، خاص خدا و رسول خدا و خویشاوندان رسول خدا و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است. این حکم برای این است که این اموال میان اغنیا و توانگران شما دست به دست نگردهد» (حشر، ۷).

به طور کلی می توان گفت که با بررسی آیات و روایات، سه اصل مهم آشکار می شود؛ اصولی که مفهوم عدالت اقتصادی را از دیدگاه اسلام بخوبی توضیح می دهد:

اصل اول: خداوند متعال این جهان را با همه نعمت ها و ثروت هایش برای همه ی انسان ها آفریده است؛

اصل دوم: در مرحله ی اول کار، مفید اقتصادی موجب به وجود آمدن حق نسبت به ثروت های جامعه است؛

اصل سوم: در مرحله ی دوم برای کسانی که نمی توانند کار کنند، در حد کفاف منشأ حق سهم بری است (میرمعزی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۱۴).

نتیجه این که اسلام با کنترل صحیح و توزیع عادلانه ثروت های زیرزمینی و روزمینی عدالت در مالکیت را که به منزله ی سنگ اساس بقای عدالت اجتماعی است، پی ریزی نموده است. بنابراین، رشد اقتصادی در این نظام همواره با عدالت هماهنگ و همسو خواهد بود و هرگاه ساز و کارهای تولید و بازار عوامل با این زیربنا همراه باشد، رشد با عدالت تعارض پیدا نمی کند و مشکل اقتصاد لیبرالیسم در این نظام تحقق نمی یابد.

۲. سهم بودن کارگران در سود

در نظام سرمایه داری، سهم کارگر از دو راه قانون و کارفرما تعیین می شود و مشخص است کارگر که در هیچ یک از این دو راه نقش اساسی به عهده ندارد و نیز در تعیین سهم کارگر در چرخه ی عرضه و تقاضا نقشی ندارد. از این جاست که چنین ساختاری نمی تواند

تضمین‌کننده حقوق واقعی کارگر و توزیع عادلانه درآمد بین کارفرما و کارگر باشد؛ زیرا توضیح این نکته لازم نیست که کارفرما در همه مراحل منافع خود را بر مصالح کارگر ترجیح می‌دهد و قانون نیز به حکم تعیین‌کننده بودن ثروت و قدرت، منافع کارگران را تأمین نمی‌کند. بنابراین عرضه و تقاضا در این ماجرا هیچ نقشی ندارد؛ ولی در نظام اقتصاد اسلام کارگر می‌تواند پاداش خود را به صورت دستمزد ثابت یا سهمی از سود دریافت کند. در این نظام دو بازار وجود دارد: در یک بازار متغیر اصلی دستمزد است و در بازار دیگر متغیر اصلی سهم نیروی کار از سود می‌باشد و هر دو متغیر را عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌کند و این دو بازار به یکدیگر ارتباط دارند.

در نظام اقتصادی اسلام، بازار عوامل به گونه‌ای است که سود را پخش می‌کند و نیروی کار به صورت مستقیم (از طریق بازار مشارکت) یا غیر مستقیم (از طریق بازار اجاره) در منافع رشد سهم می‌گردد (همان، ص ۱۵۸).

به عبارت دیگر، می‌توان گفت که در نظام اقتصاد اسلام سود و زیان نیروی کار هم جهت با سود و زیان سرمایه‌دار است، به این معنا که با افزایش سود سرمایه هر دو سود می‌برند و با کاهش آن هر دو دچار زیان خواهند شد و از این رهگذر از یک سو تلاش و کوشش هر یک افزوده می‌شود و از سوی دیگر با رعایت صرفه‌جویی و دلسوزی از وارد شدن ضرر پیشگیری می‌کند.

در نظام اقتصادی اسلام، بازار مشارکت، برای رقابت آزاد در زمینه‌های مختلف عرصه‌ی مناسبی را فراهم می‌کند و سرمایه‌گذار و کارگر هر یک می‌توانند در متغیر سهم نیروی کار به سود عادلانه‌ای که نتیجه مناسبات آزاد اقتصادی است، برسند. از رویکرد دیگر در نظام مشارکت، به موجب شرکت سرمایه‌گذار در سود و زیان (برخلاف آنچه در نظام سرمایه‌داری وجود دارد، یعنی عامل کار به خاطر ریسک بیش‌تر)؛ کم‌تر به کار مشترک اقدام می‌کند. در این نظام رغبت بیش‌تری به سرمایه‌گذاری خواهد داشت، زیرا در نظام مشارکت، برخلاف نظام بهره، هر دو طرف قرارداد در سود و زیان شرکت دارند و برحسب سود سرمایه‌گذاری با وجود ریسک احتمالی بیش‌تر از سود در نظام بهره‌مند خواهند بود.

۳. تحصیل سود واقعی (و نه سود پول)

در نظام اقتصادی اسلام که بر پایه مشارکت قرارداد، عوامل کار در سود به دست آمده از فعالیت‌های تولیدی برحسب قرارداد سهم خواهند بود و برخلاف آنچه در نظام بهره وجود دارد (که عامل کار در سود حاصله سهمی ندارد)، هر یک از سرمایه‌گذار و عامل در این نظام به حق قانونی و عادلانه خود می‌رسد و از تراکم بی‌رویه ثروت نیز جلوگیری می‌شود.

نیز عکس آنچه در نظام سرمایه‌گذاری جریان دارد (که سود سرمایه از آغاز برحسب درصد محاسبه می‌شود)؛ در نظام مشارکت، سود واقعی سرمایه پس از تحصیل آن بین مالک و عامل توزیع می‌گردد و نباید تصور شود که در نظام سرمایه‌داری نرخ بهره برگرفته از سود واقعی است؛ سودی که تا هنگام حسابرسی مجهول و نامشخص است (محمودی، ۱۳۷۹ ش، ص ۵۷).

در نظام مشارکت قراردادهای سرمایه‌گذاری زیر عناوین عقود شرعی صورت می‌گیرند و با توجه به مقررات ویژه هر قرارداد و آنچه طرفین در آن به عهده می‌گیرند هر کدام از آنان در سود به دست آمده سهم خواهد بود.

عناوین یاد شده که برگرفته از فقه غنی اسلام است و در قانون بانکداری اسلامی به آن تصریح شده است، به شرح زیر می‌باشد:

۱. مشارکت مدنی: عبارت است از درهم آمیختن سهم الشریکه اشخاص حقیقی و یا حقوقی به گونه‌ی مشاع برای تحصیل سود به موجب قرارداد شرکت (والی نژاد، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۸۸).

۲. مشارکت حقوقی: به معنای خریدن بخشی از سرمایه شرکت‌های موجود، یا تأمین قسمتی از سرمایه‌های شرکت جدیدالتأسیس (همان).

۳. اجاره: عبارت است از این که شخصی خود یا مال خود را مانند خانه، مغازه یا چیز دیگر برای استفاده در مدت معینی در برابر اجرت معین مطابق عقد در اختیار دیگری قرار دهد. این قرارداد شامل نیروی انسانی و ابزار کار نیز می‌شود.

۴. اجاره به شرط تملیک: عبارت است از عقد اجاره‌ای که در آن شرط شده باشد که مستاجر در پایان مدت اجاره و در صورت عمل به شرایط مندرج در قرارداد، عین مستاجر را مالک گردد(همان).
۵. مضاربه: قراردادی است که به موجب آن یکی از طرفین (مالک) عهده دار تامین سرمایه (نقدی) می‌گردد، با قید این که طرف دیگر (عامل) با آن تجارت کرده و در سود حاصله شریک باشد(همان).
۶. جعاله: عبارت است از التزام شخص (جاعل) یا کارفرما به ادای مبلغ اجرت معلوم (جعل) در مقابل انجام دادن عملی معین طبق قرارداد. طرفی که عمل را انجام می‌دهد (عامل) یا (پیمانکار) نامیده می‌شود.
۷. معاملات سلف: منظور از معاملات سلف، پیش خرید نقدی محصولات تولیدی به قیمت معین می‌باشد.
- علاوه بر قراردادهای یادشده عقود دیگری نیز مانند فروش اقساطی کالا، مزارعه، مساقات، خرید دین نیز وجود دارند که با توجه به کاربردی هر یک در موارد مختلف برای سرمایه‌گذاری می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.
- بنابراین در نظام مشارکت برخلاف نظام بهره، هیچ‌گاه رشد اقتصادی هدف اصلی را که عدالت اجتماعی است نقض نمی‌کند؛ زیرا ساز و کارهای نظام مشارکت به گونه‌ای است که به موجب آن، هر یک از دو طرف سرمایه‌گذار و بازار عوامل در عرصه رقابت آزاد می‌تواند به سود واقعی به محصول توانایی آن‌ها و تجسم یافته سرمایه و کار آن‌هاست دست یابد.

۴. تعاون اجتماعی و اعمال خیرخواهانه

در نظام اقتصادی اسلام، برخلاف نظام لیبرالیسم که فقدان مسئولیت اجتماعی و اقتصادی سازمان‌یافته، موجب نفوذ هر چه بیش‌تر سودگرایی و منافع فردی بود و پیامد آن ثروت‌اندوزی و بی‌عدالتی است، مسئولیت سازمان‌یافته اجتماعی و تعاون اقتصادی به عنوان یک اصل و قاعده اساسی تضمین‌کننده عدالت و توزیع مجدد ثروت است.

نظام اسلامی بر پایه‌ی نهادهای فلسفی و کلامی که دارد، انسان را خلیفه و جانشین خدا در روی زمین می‌داند و این جانشینی نوعی وکالت است و از نتایج آن این است که انسان در مقابل کسی که او را جانشین قرارداده است از جهت اعمال و تصرفات مسؤول می‌باشد و این جانشینی (مالکیت) وسیله‌ای برای آزمایش انسان است (صدر، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۱).

«ثم جعلنا کم خلائف فی الارض من بعدهم لینظر کیف تعملون» (یونس، ۱۴).

«و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما

اتاکم...» (انعام، ۱۶۵).

بر پایه‌ی این اعتقاد، مالک اصلی اشیا خداست و انسان نیز امانت‌دار اوست و موظف است ثروت را موافق با اراده الهی مصرف کند. بنابراین او در برابر گرسنگان و نیازمندان جامعه مسؤول است؛ چنان که رسول گرامی اسلام فرمود:

«ما آمن بی بات شعباناً و جاره المسلم جائع؛ هر کس که سیر بخوابد، در حالی که

همسایه مسلمان او گرسنه است، به من ایمان نیاورده است» (محدث قمی، بی تا، ج ۱،

ص ۱۹۰).

بنابراین، وظایف مالی انسان در نظام اقتصادی اسلام در پرداخت مالیات‌های اصلی مانند زکات، خمس و غیره خلاصه نمی‌شود، بلکه هر گاه در جامعه خلأ اقتصادی مشهود است و نیازمندی وجود دارد، توانگران جامعه شرعاً و اخلاقاً وظیفه دارند به کمک او بشتابند و این اعتقاد و گرایش روحی و عملی که پیوسته در جامعه رواج می‌یابد عامل موثری برای توزیع دوباره ثروت و تامین عدالت اقتصادی خواهد بود.

مسلمان از آن جا که ثروت را ابزار تکامل معنوی و تامین سعادت عالم دیگر می‌داند، همواره می‌کوشد تا اضافه موجودی خود را در راه خدا و مصارف عام‌المنفعه مانند انفاق به نیازمندان، ساختن مساجد و مدارس و مراکز درمانی، وقف در کارهای خیر هزینه کند و این کارها از یک سود موجب تامین عدالت و از سوی دیگر سبب افزایش نیروی انسانی فعال در جامعه و وارد شدن نیازمندان در عرصه‌ی بازار کار خواهد شد.

براین اساس، اعمال خیرخواهانه و انسان دوستانه نه تنها به شکل یک عمل اخلاقی، بلکه به عنوان یک وظیفه سازمان یافته و نهادینه شده باید پیوسته مورد توجه همگانی باشد و نباید از نظر دور داشت که آنچه امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی مبنی بر بی توجهی به این اعمال خیرخواهانه دیده می‌شود، بدان سبب است که تحت تأثیر فرهنگ سودگرایی غرب قرار گرفته و پیامدهای ناگوار آن نیز پذیرا شده‌اند.

نتیجه

در اقتصاد لیبرالی، اقتصاد پژوهان در پی یافتن راه‌حل‌های کارآمد برای رسیدن به اهداف مشخص آن، مانند رشد، توسعه و رفاه هستند و بر همین اساس نمی‌توانند در مقوله‌های ارزشی، مانند عدالت موضع‌گیری کنند؛ زیرا بنای اصلی این نظام را فلسفه سودگرایی و لذت‌طلبی شکل داده‌است؛ ولی در نظام اقتصادی اسلام عدالت اجتماعی هدف اصلی محسوب می‌شود و به وسیله مجموعه قوانین اقتصادی در مورد اقساط مالکیت و توزیع مال، قوانین مالیاتی، قوانین مالکیت، نظام مشارکت و عقود شرعی، تعاون و اعمال سازمان یافته خیرخواهانه تامین می‌شود. از سوی دیگر رشد اقتصادی و تامین رفاه عموم که هدف دیگر این نظام است، در چارچوب قوانین اقتصادی به راه تکامل خود ادامه می‌دهد و به هیچ وجه با اجرای عدالت تعارض و منافات پیدا نمی‌کند؛ زیرا در شرایط خاص ساز و کارهای این نظام اقتصادی به طور طبیعی عدالت محور می‌شود و اجرای عدالت در ظرفیت مقررات یادشده به تسریع در حرکت رشد می‌افزاید.

بنابراین مشکلاتی که نتیجه طبیعی اقتصاد لیبرالیستی برپایه مبانی ویژه آن بود در نظام اقتصادی اجتناب پذیر است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید ابی الحدید معتزلی، (۱۴۰۴ ق)، شرح نهج البلاغه، ۱۰ جلدی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳. ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۳۲۵ ق)، الطبقات الکبری، ۹ جلدی، تهران، موسسه نصر.
۴. ابن هشام، عبدالملک بن هشام حمیری، (۱۳۵۵ ق)، السیره النبویه، مطبعه مصطفی البانی الحلبی بمصر، (طبع مکتبه مصطفوی تهران)
۵. اربلاستر، آنتونی، (۱۳۷۶ ش)، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۶. آیتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۸ ش)، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. پارارگاد، بهاءالدین، (بی تا)، مکتب‌های سیاسی، تهران، انتشارات اقبال.
۸. تودارو، مایکل، (۱۳۷۷ ش)، توسعه اقتصادی جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران، موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی توسعه.
۹. رابینسون، جون، (۱۳۵۸ ش)، فلسفه اقتصادی، ترجمه بایزید مردوخی، تهران، مجموعه جامعه و اقتصاد.
۱۰. سامونلسن، پل، (۱۳۴۴ ش)، اقتصاد، ترجمه حسین پیرنیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۱. ساندل، مایکل، (۱۳۷۴ ش)، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (بی تا)، ناسخ التواریخ، قم، انتشارات کتابفروشی محمدی.
۱۳. سولزنیستین، (۱۳۶۵ ش)، الکساندر به زمامداران شوروی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۴. سید رضی، محمد بن الحسین موسوی، (۱۳۷۹ ش)، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشرقین.
۱۵. شاپرا، عمر، (۱۴۱۶ ق)، الاسلام والتحدی الاقتصادي، عمان، المعهد العالمی للفکر الاسلامی.
۱۶. شیرازی، سید محمد، (۱۴۰۳ ق)، کلیات اقتصاد اسلامی، ترجمه محمدباقر فالی، قم، دفتر نشر ایمانق.

۱۷. صدر، سید محمدباقر، (بی تا)، اقتصاد ما، ترجمه اسپهبدی، قم، انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. فانون، فرانتس، (۲۵۳۶ ش)، سال پنجم انقلاب الجزایر، ترجمه تابنده، تهران.
۱۹. فراهانی فرد، سعید، (۱۳۸۱ ش)، سیاست‌های اقتصادی در اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۰. فروغی، محمدعلی، (۱۳۴۱ ش)، سیر حکمت در اروپا، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی.
۲۱. کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۶ ش)، تاریخ فلسفه، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات صدا و سیما.
۲۲. کاسترو - فیدل، (۱۳۶۴ ش)، بحران اقتصادی و اجتماعی جهانی، ترجمه نصیرزاده، غلامرضا، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۳. کرویتس، هلموت، (۱۳۷۸ ش)، پول، بهره، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، ترجمه حمیدرضا شهمیرزاده، تهران، کانون اندیشه جوان.
۲۴. کلمن، دیوید و فورد نیکسون، (۱۳۷۸ ش)، اقتصاد شناسی توسعه نیافتگی، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران، انتشارات واثق.
۲۵. گیلیس پرکینز، (۱۳۷۹ ش)، اقتصاد و توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران، نشر نی.
۲۶. ماکارو، دیوید، (۱۳۷۸ ش)، رفاه اجتماعی ساختار و عملکرد، ترجمه محمد علی جغتائی و فرید همتی، تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۲۷. مجلسی، مولا محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، بحارالانوار الجامعه لدور اخبار الاثمه الاطهار، ۱۱۰جلدی، بیروت، موسسه الوفاء.
۲۸. محدث قمی، شیخ عباس، (بی تا)، سفینه بحارالانوار و مدینه الحکم و الاثار، قم، انتشارات سنایی.
۲۹. محمودی، سید محمد، (۱۳۷۹ ش)، فقه اقتصاد اسلامی، تهران، نشر گلستان کوثر.
۳۰. محمودی، سیدمحمد، (۱۳۸۱ ش)، مبانی فقهی نظام و مشارکت در بانکداری بودن ربا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۶ ش)، ربا و بانکداری اسلامی، قم، مدرسه امام علی «ع».
۳۲. موسویان، سیدعباس، (۱۳۷۶ ش)، پس انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی، چ ۱، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.